

آیه ۱۱۶- ۱۱۷

آیه و ترجمه

و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما في السموت و الارض كل له قنتون ۱۱۶  
بديع السموت و الارض و اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون ۱۱۷  
ترجمه :

۱۱۶- و (یهود و نصاری و مشرکان) گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است- منزّه است او- بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و همه در برابر او خاضعند.  
۱۱۷- هستی بخش آسمانها و زمین او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند می گوید: موجود باش! و آن فوراً موجود می شود .

تفسیر :

خرافات یهود و نصاری و مشرکان

این عقیده خرافی که خداوند دارای فرزندی است هم مورد قبول مسیحیان

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۷

است، هم گروهی از یهود، و هم مشرکان، هر سه طایفه معتقد بودند که خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است.  
در آیه ۳۰ سوره توبه می خوانیم: و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواهم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون: «یهود گفتند: «عزیر» پسر خدا است، و نصاری گفتند: مسیح فرزند خدا است، این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آنها را بکشد، چگونه دروغ می گویند؟ در آیه ۶۸ یونس نیز درباره مشرکان می خوانیم: قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی: «گفتند خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزّه است او، از همه چیز بی نیاز است» در آیات بسیار دیگری از قرآن نیز این نسبت ناروا از آنها نقل شده است.

نخستین آیه مورد بحث برای کوبیدن این خرافه چنین می گوید: «آنها گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است، پاک و منزّه است او از این نسبتهای ناروا»، (و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه).

خدا چه نیازی دارد که فرزندی برای خود برگزیند؟ آیا نیازمند است؟ محدود است؟ احتیاج به کمک دارد؟ احتیاج به بقاء نسل دارد؟ «برای او است آنچه در آسمانها و زمین است» (بل له ما فی السماوات و الارض). «و همگان در برابر او خاضعند» (کل له قانتون). او نه تنها مالک همه موجودات عالم هستی است، بلکه «ایجاد کننده همه آسمانها و زمین او است» (بدیع السماوات و الارض). و حتی بدون نقشه قبلی و بدون احتیاج به وجود ماده، همه آنها را ابداع فرموده است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۸

او چه نیازی به فرزند دارد در حالی که «هر گاه فرمان وجود چیزی را صادر کند به او می گوید: موجود باش، و آن فوراً موجود می شود» (و اذا قضی امری فانما یقول له کن فیکون).

**نکته ها**

**نکته : ۱- دلائل نفی فرزند**

این سخن که خداوند فرزندی دارد بدون شک زائیده افکار ناتوان انسانهایی است که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می کردند. انسان به دلائل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یکسو عمرش محدود است و برای ادامه نسل تولد فرزند لازم است.

از سوی دیگر قدرت او محدود است، و مخصوصاً به هنگام پیری و ناتوانی نیاز به معاونی دارد که به او در کارهایش کمک کند.

از سوی سوم جنبه های عاطفی، و روحیه انسطلبی، ایجاب می کند که انسان مونس در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم بوسیله فرزندان تامین می گردد.

بدیهی است هیچیک از این امور در مورد خداوندی که آفریننده عالم هستی و قادر بر همه چیز و ازلی و ابدی است مفهوم ندارد.

بعلاوه داشتن فرزند لازمه اش جسم بودن است که خدا از آن نیز منزّه می باشد.

**نکته : ۲- تفسیر جمله کن فیکون**

این تعبیر در آیات متعددی از قرآن آمده است، از جمله سوره آل عمران تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه:

آیه ۴۷ و ۵۹- سوره انعام آیه ۷۳- سوره نحل آیه ۴۰- سوره مریم آیه ۳۵- سوره یس آیه ۸۲ و غیر اینها.

این جمله از اراده تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می‌گوید. توضیح اینک: منظور از جمله کن فیکون (موجود باش آنهم فوراً موجود می‌گردد) این نیست که خداوند یک فرمان لفظی با معنی موجود باش صادر می‌کند، بلکه منظور این است هنگامی که اراده او به وجود چیزی تعلق می‌گیرد، خواه بزرگ باشد یا کوچک، پیچیده باشد یا ساده، به اندازه یک اتم باشد یا به اندازه مجموع آسمانها و زمین، بدون نیاز به هیچ علت دیگری تحقق می‌یابد، و میان این اراده و پیدایش آن موجود حتی یک لحظه نیز فاصله نخواهد بود.

اصولاً زمانی در این وسط نمی‌تواند قرار گیرد، و به همین دلیل حرف فاء (در جمله فیکون) که معمولاً برای تأخیر زمانی توأم با اتصال است در اینجا فقط به معنی تأخیر رتبه‌ای است (آن گونه که در فلسفه اثبات شده که معلول از علت خود متاخر است نه تاخر زمانی بلکه تاخر رتبه‌ای- دقت کنید). اشتباه نشود منظور این نیست که هر چه خدا اراده کند در همان لحظه موجود می‌شود، بلکه منظور این است هر طور اراده کند همانطور موجود می‌شود.

فی المثل اگر اراده کند آسمانها و زمین در شش دوران به وجود آیند مسلماً بی کم و کاست در همین مدت موجود خواهند شد، و اگر اراده کند در یک لحظه موجود شوند همه در یک لحظه موجود خواهند شد، این تابع آن است که او چگونه اراده کند و چگونه مصلحت بداند.

و یا مثلاً هنگامی که خداوند اراده کند جنینی در شکم مادر درست نه ماه و نه روز دوران تکامل خود را طی کند، بدون یک لحظه کم و زیاد انجام می‌یابد، و اگر اراده کند این دوران تکاملی در کمتر از یک هزارم ثانیه صورت گیرد، مسلماً همان گونه خواهد شد، چه اینکه اراده او علت تامه برای آفرینش است، و میان علت تامه و وجود معلول هیچگونه فاصله‌ای نمی‌تواند باشد.

کلمه «بدیع» از ماده «بدع» به معنی بوجود آوردن چیزی بدون سابقه است و این میرساند که خداوند، آسمانها و زمین را بدون هیچ ماده و نمونه قبلی به وجود آورده است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مگر می شود چیزی از عدم به وجود آید، عدم که نقیض وجود می باشد چگونه میتواند علت و منشا وجود باشد؟ و آیا راستی میتوان باور کرد که نیستی مایه هستی گردد؟ این همان ایراد مادیها در مساءله ابداع است و از آن نتیجه می گیرند که ماده اصلی جهان ازلی و ابدی است و مطلقا موجود و معدوم نمی شود .

### پاسخ

در مرحله اول عین این ایراد به خود مادیها نیز وارد می شود . توضیح اینکه: آنها معتقدند ماده این جهان قدیم و ازلی است و تا بحال چیزی از آن کم نشده، و اینکه میبینیم جهان تا حال تغییراتی پیدا کرده تنها صورت آن است که دائما در تغییر است، نه اصل ماده، از آنان میپرسیم صورت فعلی ماده که قبلا به طور مسلم وجود نداشته چگونه به وجود آمد؟ آیا از «عدم» بوجود آمد؟ اگر چنین است پس چگونه عدم میتواند منشا وجود صورت گردد؟ (دقت کنید).

مثلا: نقاشی منظره زیبائی را با قلم و رنگ بر روی کاغذ ترسیم می کند، مادیها می گویند: ماده رنگی آن موجود بوده، ولی این منظره و این «صورت»

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۱

که قبلا وجود نداشته چگونه به وجود آمده است؟ هر پاسخ که آنها برای پیدا شدن صورت از عدم دادند، همان پاسخ را در مورد ماده خواهیم گفت. و در مرحله ثانی باید توجه داشت که اشتباه از ناحیه کلمه «از» به وجود آمده است، آنها خیال می کنند اینکه می گوئیم «عالم» «از» نیستی به هستی آمده مثل این است که می گوئیم میز «از» «چوب» ساخته شده است که در ساختن میز چوب باید قبلا موجود باشد تا میز ساخته شود، در صورتی که معنی جمله عالم از نیستی به هستی آمده این نیست، بلکه به این معنی است که عالم قبلا وجود نداشت سپس موجود شد آیا در این عبارت تضاد و تناقضی میبینید؟.

و به تعبیر فلسفی: هر موجود ممکن آنکه از ذات خود هستی ندارد) از دو جنبه تشکیل شده است ماهیت و وجود «ماهیت» عبارت از «معنی اعتباری»

است که نسبت آن به وجود و عدم مساوی است به عبارت دیگر قدر مشترکی که از ملاحظه وجود و عدم چیزی به دست می آید «ماهیت» نامیده می شود، مثلاً این درخت سابقاً نبوده و فعلاً هست فلانی سابقاً وجود نداشت فعلاً وجود پیدا کرده آنچه را که مورد دو حالت وجود و عدم قرار دادیم ماهیت است.

بنابر این معنی این سخن که «خداوند عالم را از عدم به وجود آورده» این می شود که خداوند ماهیت را از حال عدم به حال وجود آورد و به تعبیر دیگر لباس «وجود» براندام «ماهیت» پوشانید.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۲

آیه ۱۱۸ - ۱۱۹

آیه و ترجمه

و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا ءایة کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشبهت قلوبهم قد بینا الایت لقوم یوقنون ۱۱۸  
انا ارسلک بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسئل عن اصحاب الجحیم ۱۱۹  
ترجمه :

۱۱۸- افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و آیه و نشانهای بر خود ما نازل نمی کند؟ پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جوین) روشن ساختهایم.

۱۱۹- ما تو را به حق برای بشارت و تهدید (مردم جهان) فرستادیم و تو مسئول گمراهی دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی.

تفسیر :

بهانه دیگر: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟

به تناسب بهانه جوئیهای یهود در نخستین آیات فوق، سخن از گروه دیگری از بهانهجویان است که ظاهراً همان مشرکان عرب بودند می گوید: «افراد بی اطلاع گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و چرا آیه و نشانهای بر خود ما نازل نمی شود؟» (و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا آیه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۳

در حقیقت این گروه که قرآن از آنها به عنوان الذین لا یعلمون (آنها که

نمی دانند) یاد کرده، دو درخواست غیر منطقی داشتند:

۱- چرا خداوند مستقیماً با ما سخن نمی گوید؟

۲- چرا آیهای بر خود ما نازل نمی شود

قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می گوید: «پیشینیان آنها نیز همین گونه سخنان داشتند، دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما آیات و نشانه ها را (به مقدار کافی) برای آنها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم» (کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الايات لقوم یوقنون).

اگر برآستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است، چه لزومی دارد که بر هر یک از افراد مستقیماً و مستقلاً آیاتی نازل شود؟ و چه معنی دارد که من اصرار کنم باید خدا مستقیماً با خود من سخن بگوید؟! نظیر این سخن را در سوره مدثر آیه ۵۲ نیز می خوانیم: بل یرید کل منهم ان یؤتی صحفاً منشرة: «هر یک از آنها انتظار دارند اوراق متعددی از آیات بر آنها نازل گردد»! چه انتظار بیجائی؟ اصولاً این کار، علاوه بر اینکه هیچگونه ضرورتی ندارد بر خلاف حکمت پروردگار است زیرا اولاً اثبات صدق پیامبران برای همه مردم از طریق آیاتی که بر خود آنها نازل می شود کاملاً ممکن است.

ثانیاً - نزول آیات و معجزات بر هر کس ممکن نیست، یکنوع شایستگی و آمادگی و پاکی روح لازم دارد، این درست به آن میماند که تمام سیمهای شبکه وسیع برق یک شهر (اعم از سیمهای قوی و بسیار نازک) انتظار داشته باشند که همان برق فوق العاده نیرومندی که به نخستین کابلهای قوی منتقل می شود به آنها

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۴

نیز منتقل گردد، مسلماً این انتظار، انتظار غلط و نابجائی است، آن مهندسی که آن سیمها را برای انجام وظائف مختلف تنظیم نموده سهم همه آنها را منظور کرده، بعضی بلاواسطه از مولد برق نیرو می گیرند و بعضی با واسطه با ولتاژهای مختلف.

آیه بعد روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر درخواست معجزات اقتراح و بهانه جوئیهای دیگر مشخص می کند می گوید: «ما تو را به حق

برای بشارت و انذار (مردم جهان) فرستادیم» (انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا).

تو وظیفه داری دستورات ما را برای همه مردم بیان کنی معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمائی، و این دعوت باید توام با تشویق نیکوکاران، و بیم دادن بدکاران، باشد، این وظیفه تو است. «اما اگر گروهی از آنها بعد از انجام این رسالت ایمان نیاوردند تو مسئول گمراهی دوزخیان نیستی» (و لا تسئل عن اصحاب الجحیم).

### نکته‌ها

#### نکته : ۱- دل‌های آنها همانند یکدیگر است

در آیات فوق خواندیم که قرآن می‌گوید: این بهانه‌گیریه‌ها تازگی ندارد اقوام منحرف پیشین نیز همین حرف‌ها را داشتند، گوئی دل‌های آنها درست همانند هم ساخته شده، این تعبیر اشاره به این نکته نیز می‌باشد که گذشت زمان و تعلیمات پیامبران می‌بایست این اثر را گذارده باشد که نسل‌های آینده سهم بیشتری از آگاهی پیدا کنند و سخنان بیاساسی که نشانه‌نهایت جهل و نادانی است کنار بگذارند، اما متأسفانه این گروه از این برنامه تکاملی هیچگونه سهمی نبرده‌اند

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۵

همچنان در جا میزنند، گوئی تعلق به هزاران سال قبل دارند و گذشت زمان کمترین تکانی به فکر آنها نداده است.

#### نکته : ۲- دو اصل مهم تربیتی

«بشارت» و «انذار» یا «تشویق» و «تهدید» بخش مهمی از انگیزه‌های تربیتی و حرکت‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد، آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک «تشویق» شود، و هم در برابر کار بد کیفر بیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاردن در مسیر دوم پیدا کند.

تشویق به تنهایی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست، زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه خطری برای او ندارد.

فی السمثل می‌بینیم: پیروان کنونی مسیح (علیه السلام) عقیده به «فداء» دارند، و معتقدند حضرت مسیح (علیه السلام) فدای گناهان آنها گردیده، حتی رهبران‌شان گاه سندی بهشت به آنها می‌فروشند و گاه گناهشان را از

طرف خدا میبخشند! مسلماً چنین جمعیتی به آسانی مرتکب گناه می شود .  
در «قاموس کتاب مقدس» می خوانیم:..

. فدا نیز اشاره به کفاره خون گرانبهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او  
گذارده شد و گناهان ما را در جسد خود بر صلیب متحمل شد! مسلماً این  
منطق نادرست افراد را در ارتکاب گناه جسور می کند .

کوتاه سخن اینکه آنها که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از  
کودکان و بزرگسالان) کافی است، و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به کلی  
شست و کنار گذاشت، سخت در اشتباهند، همانگونه که افرادی که پایه تربیت  
را تنها بر ترس و تهدید می گذارند و از جنبه های تشویقی غافلند نیز گمراه و  
بیخبرند.

این هر دو گروه در شناخت انسان در اشتباهند، چرا که توجه ندارند که انسان  
مجموعه های است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات، و نفرت از فنا

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۶

و نیستی، ترکیبی است از جلب منفعت و دفع ضرر، آیا انسانی که ابعاد روح او  
را این دو تشکیل می دهد ممکن است پایه تربیتش تنها روی یک قسمت باشد.  
مخصوصاً تعادل میان این دو لازم است که اگر تشویق و امید از حد بگذرد  
باعث جرئت و غفلت است، و اگر بیم و انذار بیش از اندازه باشد نتیجه اش  
یاس و نومیدی و خاموش شدن شعله های عشق و تحرک است.

درست به همین دلیل در آیات قرآن، نذیر و «بشیر» یا «انذار» و بشارت  
در کنار هم قرار گرفته، حتی گاهی بشارت بر انذار مقدم است مانند آیه مورد  
بحث، (بشیرا و نذیرا) و گاه به عکس، نذیر بر بشیر تقدم یافته، مانند آیه ۱۸۸  
سوره اعراف ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون: من بیم دهنده و بشارت دهنده  
و بشارت دهنده ام برای افرادی که ایمان می آورند.

هر چند در اکثر آیات قرآن، بشارت مقدم داشته شده این نیز ممکن است به  
خاطر این باشد که در مجموع، رحمت خدا بر عذاب و غضب او پیشی گرفته  
است (یا من سبقت رحمته غضبه).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۷

آیه ۱۲۰ - ۱۲۱

آیه و ترجمه



و لن ترضى عنك اليهود و لا النصرى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى و لن اتبع اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم ما لك من الله من ولى و لا نصير ۱۲۰

الذين ءاتينهم الكتب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به و من يكفر به فاولئك هم الخسرون ۱۲۱  
ترجمه :

۱۲۰- هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته‌های آنها شوی و) از آئین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی بگو هدایت تنها هدایت الهی است، و اگر از هوی و هوسهای آنها پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود.  
۱۲۱- کسانی که کتاب آسمانی، به آنها داده‌ایم (یهود و نصاری) و آن را از روی دقت می‌خوانند، به پیامبر اسلام ایمان می‌آورند و کسانی که به او کافر شوند زیانکارند.

### شان نزول :

در شان نزول آیه اول از ابن عباس چنین نقل شده که یهود مدینه و نصاری نجران انتظار داشتند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره در قبله با آنها موافقت کند، هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مایوس شدند (و شاید در این میان بعضی از طوائف مسلمان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۸

ایراد می‌کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد) آیه فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و نصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، جز اینکه آئین آنها را در بست بپذیری.

بعضی دیگر نقل کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اصرار فراوان داشت که این دو گروه را راضی کند، شاید اسلام را پذیرا گردند، آیه فوق نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام کرد که این فکر را از سر بدر کن چرا که آنها به هیچ قیمت راضی نخواهند شد جز به پیروی از آئین آنها. در شان نزول آیه دوم نیز روایات گوناگونی است: بعضی از مفسران معتقدند که این آیه درباره افرادی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و از کسانی

بودند که در آنجا به او پیوستند نازل شد، آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه، و هشت نفر از راهبان شام که بحیرا راهب معروف نیز جزء آنان بود. بعضی دیگر معتقدند که آیه درباره افرادی از یهود همانند عبد الله بن سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند و براسستی مؤمن شدند.

تفسیر :

### جلب رضایت این گروه ممکن نیست

از آنجا که در آیه گذشته سلب مسئولیت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر گمراهان لجوج می کند، آیات فوق در ادامه همین بحث به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید:

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۹

اصرار بر جلب رضایت یهود و نصاری نداشته باش، چه اینکه «آنها هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر اینکه به طور کامل تسلیم خواسته های آنها و پیرو آئینشان شوی» (و لن ترضی عنک الیهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم). تو وظیفه داری به آنها بگوئی که هدایت، تنها هدایت الهی است (قل ان هدی الله هو الهدی).

هدایتی که آمیخته با خرافات و افکار منحط افراد نادان نشده است، آری از چنین هدایت خالصی باید پیروی کرد.

سپس اضافه می کند: اگر تسلیم تعصبا و هوسها و افکار کوتاه آنها شوی بعد از آنکه در پرتو وحی الهی حقایق برای تو روشن شده، هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود (و لن اتبعن اهلهم بعد الذی جائک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر).

و اما از آنجا که جمعی از حق طلبان یهود و نصاری، دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را لبیک گفتند و این آئین را پذیرا شدند قرآن پس از مذمت گروه سابق از اینها به نیکی یاد می کند و می گوید: کسانی که کتاب آسمانی را به آنها دادیم و از روی دقت آن را تلاوت کرده و حق تلاوتش را (که تفکر و اندیشه و سپس عمل است) ادا کردند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می آورند الذین آتینا هم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به).

و آنها که نسبت به آن کافر شدند به خودشان ظلم کردند، همان زیانکارانند (و

من یکفر به فاولئک هم الخاسرون). اینها کسانی بودند که براستی حق تلاوت کتاب آسمانی خویش را بجا آوردند و همان سبب هدایتشان شد، چرا که بشارتهای ظهور پیامبر موعود را که در آن کتب خوانده بودند منطبق بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدند و تسلیم شدند و خدا هم از

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۰

آنها تقدیر کرده است.

**نکته‌ها**

**نکته : ۱- سؤال درباره جمله**

«و لئن اتبعت اهوائهم»

جمله و لئن اتبعت اهوائهم ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود آورد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن مقام عصمت مگر ممکن است از هوسهای منحرفان یهود پیروی کند؟

در پاسخ می‌گوئیم: این گونه تعبیرها که در آیات قرآن کراراً دیده می‌شود هیچ منافاتی با مقام عصمت انبیاء ندارد، زیرا از یکسو جمله شرطیه است و جمله شرطیه دلیل بر وقوع شرط نیست.

از سوی دیگر معصوم بودن گناه را بر پیامبران محال نمی‌کند، بلکه پیغمبر و امام با اینکه قدرت بر گناه دارند و اختیار از آنها سلب نشده دامنهایشان هیچگاه آلوده به گناه نمی‌گردد، به تعبیر دیگر آنها قدرت بر گناه دارند ولی ایمان و علم و تقوایشان در حدی است که هرگز به سراغ گناه نمی‌روند بنابراین هشدارهائی همانند هشدار فوق در مورد آنها کاملاً بجاست از سوی سوم این خطاب گر چه متوجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی ممکن است منظور همه مردم باشد.

**نکته : ۲- جلب رضایت دشمن، حسابی دارد**

درست است که انسان باید با نیروی جاذبه اخلاق دشمنان را به سوی حق دعوت کند، ولی این در مقابل افراد انعطاف پذیر است، اما کسانی هستند که هرگز تسلیم حرف حق نیستند، نباید در فکر جلب رضایت آنها بود، اینجا است که اگر ایمان نیاوردند باید گفت: به جهنم! و بیهوده نباید وقت صرف آنها کرد.

**نکته : ۳- هدایت تنها هدایت الهی است**

می شود تنها قانونی که می تواند مایه نجات انسانها گردد قانون و هدایت الهی است، چرا که علم بشر هر قدر تکامل یابد باز آمیخته به جهل و شک و نارسائی در جهات مختلف است، و هدایتی که در پرتو چنین علم ناقصی پیدا شود، هدایت مطلق نخواهد بود، تنها کسی می تواند برنامه هدایت مطلق را رهبری کند که دارای علم مطلق و خالی از جهل و نارسائی باشد و او تنها خدا است.

#### نکته : ۴- حق تلاوت چیست؟

این تعبیر تعبیر پر معنائی است و خط روشنی برای ما در برابر قرآن مجید و کتب آسمانی مشخص می سازد، چرا که مردم در برابر این آیات الهی چند گروهند:

گروهی تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج آن است آنها دائما در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شد و مدند و کمترین اهمیتی به محتوی و معنی، تا چه رسد به عمل کردن به آن، نمی دهند، به گفته قرآن اینها همانند حیوانی هستند که کتابهایی بر او حمل شده باشد (کمثل الحمار یحمل اسفارا) سوره جمعه آیه ۵)

گروهی دیگر از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقت می کنند و در ریزه کاریها و نکات قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند اما از عمل خبری نیست! ولی گروه سوم هستند که مؤمنان راستینند، قرآن را به عنوان یک کتاب عمل، و یک برنامه کامل زندگی پذیرفته اند، خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه ای برای عمل می دانند، و لذا هر زمان قرآن می خوانند روح تازه ای در کالبد آنها پیدا می شود، تصمیم و اراده تازه، آمادگی و اعمال تازه، و این است حق تلاوت. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: یرتلون آیاته، و یتفقهون به، و یعملون باحکامه، و یرجون وعده، و یخافون

و عیده، و یعتبرون بقصصه، و یاءتمرون باوامره، و ینتهون بنواهیة، ما هو و الله حفظ آیاته و درس حروفه، و تلاوة سوره و درس اعشاره و اخماسه - حفظوا حروفه، و اضاعوا حدوده، و انما هو تدبر آیاته و العمل باركانه، قال الله تعالی

کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته:  
«منظور این است که آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل بنمایند، به وعده‌های آن امیدوار، و از وعیده‌های آن ترسان باشند، از داستانهای آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند، به خدا سوگند منظور حفظ کردن آیات و خواندن حروف و تلاوت سوره‌ها و یاد گرفتن اعشار و اخماس آن نیست - آنها حروف قرآن را حفظ کردند اما حدود آن را ضایع ساختند، منظور تنها این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند، چنانکه خداوند می‌فرماید: این کتابی است پربرکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند».

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۳

آیه ۱۲۲ - ۱۲۳

آیه و ترجمه

یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتم علی العالمین ۱۲۲  
و اتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفعة و لا هم ینصرون ۱۲۳

ترجمه :

۱۲۲- ای بنی اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشتم بیاد بیاورید، و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم  
۱۲۳- از روزی بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی‌بیند و هیچگونه عوضی از او قبول نمی‌گردد و شفاعت، او را سود نمی‌دهد و (از هیچ ناحیه) یاری نمی‌شوند.

تفسیر :

بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای خویش را بر آنها می‌شمرد مخصوصا برتری و فضیلتی را که خداوند برای آنها نسبت به مردم زمانشان قائل شده یادآوری می‌کند.  
می‌فرماید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتم و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می‌کردند) برتری بخشیدم» (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتم علی العالمین).

ولی از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسئولیت نخواهد بود، بلکه خداوند در

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۴

برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بر دوش انسان می‌گذارد در آیه بعد به آنها هشدار می‌دهد و می‌گوید: «از آن روز بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی‌بیند» (و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا). «و چیزی به عنوان غرامت و یا فدیة که بلاگردان آنها باشد پذیرفته نمی‌شود» (و لا یقبل منها عدل).

«و هیچ شفاعتی (جز به اذن پروردگار) او را سود ندهد» (و لا تنفعها شفاعة).

و اگر فکر می‌کنید کسی در آنجا- جز خدا می‌تواند انسان را کمک کند اشتباه است چرا که «هیچکس در آنجا یاری نمی‌شود» (و لا هم ینصرون). بنابراین تمام راه‌های نجات که در این دنیا به آن متوسل می‌شوید همه بسته است، تنها و تنها یک راه باز است، و آن راه ایمان و عمل صالح، و در برابر گناهان توبه کردن و اصلاح خویش نمودن است. از آنجا که در آیه ۴۷ و ۴۸ همین سوره عین همین مسائل مطرح شده (با تغییر مختصری در تعبیر) و ما در آنجا مشروحا بحث کرده‌ایم به آنچه در بالا آمد قناعت می‌کنیم.

← بعد

↑ فرست

→ قبل